

هنر تربیت؛ جستاری در قواعد تربیت فرزند بر اساس مراحل رشد

محمد عالم زاده نوری

قال رسول الله (ص): الولدُ سيدُ سبعِ سنينَ و عبدُ سبعِ سنينَ و وزيرُ سبعِ سنينَ. فإن رضيتَ خلقتَهُ لإحدى و عشرينَ و إلا فاضربْ على جنبه فقد أذرتَ إلى الله تعالى.^۱

شیعه هم از دریای بیکران قرآن - کلام خدا - بهره می‌گیرد و هم از گنجینه احادیث و روایات رسول خدا و اهل بیت گرامی‌اش توشه برمی‌دارد و افتخار آن دارد که بیش از ۱۴ قرن از هر دو میراث گران‌سنگ رسول مکرم اسلام پاسداری نموده و بهره‌ها جسته است. و اکنون نیز در خدمت این هر دو، با حقایق عالم مرتبط است. هم از این رو کوشیده است تا با فهم کامل تر کتاب و سنت، محتوای معارف خود را غنا بخشد و با عمل به آن تکامل انسانی یافته و جامعه‌ای الهی ایجاد نماید.

یکی از احادیث پر ارزش نبوی که در باب تربیت اولاد، راهنمای همه پدران و مادران و مریبان است، این روایت شریف است:

فرزند، هفت سال مولی، هفت سال بنده، و هفت سال وزیر است. پس اگر در سال بیست و یکم روحیات او مورد رضایت تو بود (شکر خدای نما) و الا واگذار، که در پیشگاه خدا معذوری.

این بیان کوتاه، به واقع چهره زیبای یک گزارش مفصل و یک دستورالعمل طولانی است که در نهایت لطافت، شیوایی و اختصار، روشنگر مسیر حرکت پدران و مادران و مریبان است و در پشت پرده ایجاز و اختصار این کلام، گنجینه‌ای ارزشمند از تعالیم الهی نهفته است.

۱. این روایت شریف دارای دو چهره انشایی و اخباری است. از یک سو، توصیفی از چگونگی وضعیت درونی فرزندان در سنین مختلف است و نحوه نگرش کودک به خود را در دوران‌های متفاوت زندگی می‌نمایاند، و از دیگر سوی، توصیه و دستورالعملی برای مریبان، تا شیوه برخورد با رفتارها و حالات روحی کودک را در ادوار گوناگون آموزش دهد. کوتاه سخن آنکه، این کلام نورانی به زیبایی بیان می‌کند که نحوه نگرش فرزند به خویش، اینگونه «هست» و شیوه برخورد با او چنین «باید»

۲. مخاطب این سخن، همه کسانی هستند که به نحوی با کودکان و نوجوانان سر و کار دارند و با آنها مستقیم یا غیر مستقیم روبرو می‌شوند. همه پدران و مادران و مریبان و آموزگاران و بزرگترها.

۳. «سید» نماد موجودی است که نظراً و عملاً نسبت به بندگان خود استقلال و اختیار تام دارد و خود را در رأی و حکم صائب می‌بیند. نه با بندگان خود، در امور مشورت می‌کند و نظر می‌خواهد، و نه عمل خود را مطابق آرا و امیال آنها

^۱ بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۹۵، ح ۴۲ و نیز وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۵، حدیث ۷ و مکارم الاخلاق، ص ۵۵. شبیه این مضمون در روایات دیگر نیز آمده است از جمله در روایت منقول از امام جعفر صادق (ع): دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يُوَدِّبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ الزِّمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ فَإِنْ أَلْفَحَ وَ إِلَّا فَلَا خَيْرَ فِيهِ (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۴، حدیث ۴) فرزندت را هفت سال واگذار و هفت سال ادب آموز و هفت سال ملازم خویش گردان پس اگر رستگار گردید (شکر خدای نما) و الا خیری در او نیست.

تنظیم می‌نماید و از آنها دستور می‌گیرد. همیشه خود را نسبت به زیردستان، برتر دیده و صاحب اختیار می‌داند. لذا انتظار اطاعت بی‌چون و چرای فوری از بندگان خویش دارد و هیچ‌گونه تخطی و سرپیچی را بر نمی‌تابد.

۴. «عبد» سمبل انسانی است که نه در عمل استقلال دارد و نه رأی او، صائب و مقبول دیده می‌شود. از این جهت هیچ‌گاه طرف مشورت قرار نمی‌گیرد و تنها از او انتظار اطاعت و امثال کامل می‌رود. عبد هر چه بیشتر مطیع و منقاد و سر براه باشد و بی‌چون و چرا فرمان برد، کامل‌تر است. او خود را در صورت نافرمانی و تخطی، مستحق تنبیه و شایسته ملامت و مجازات می‌بیند و پذیرای تربیت مستقیم و امر و نهی صریح است

۵. «وزیر» نماینده موجودی است که رأی او مسموع و نظر او مورد احترام و شایسته دقت است، اما استقلال عملی نداشته و حکم او نافذ نیست. وزیر خود را سزاوار مشاوره و نظرخواهی می‌داند، و رأی مستقل می‌دهد، و به هیچ روی تحمل پرخاش و بی‌احترامی ندارد و امر و نهی صریح و مستقیم را بر نمی‌تابد. در فرزاندگی برای خود شخصیت و شأنی همسنگ امیر و حاکم قائل است، گر چه نهایتاً تابع و مطیع اوامر اوست.

با توجه به این مقدمات، نحوه رویارویی با فرزندان در مسائل مختلف زندگی به خوبی روشن می‌گردد، برخی از موضوعاتی که لسان شیوای این حدیث گویای آنها است از این قرار است؛

۱. اطاعت و فرمان‌برداری فرزند

۱،۱. کودک در سنین قبل از ۷ سالگی فطرتاً خود را آقا و مهتر دیگران می‌بیند. از این رو امر و نهی مستقیم و درخواست صریح و یا همراه با تهدید در او کارگر نیست. طبیعت کودک در چنین سال‌هایی اقتضا می‌کند که در مقابل خواسته بزرگتر خود نافرمانی کند و خود را در این نافرمانی و سرپیچی محق انگارد، یا به تعبیر صحیح‌تر، برای دیگران حق امر و نهی قائل نباشد و همیشه خود را نسبت به دیگران برتر و بزرگ‌تر احساس کند. لذا انتظار تبعیت و حرف‌شنوی از کودکان زیر هفت سال بیهوده است. پدران و مادران چنانچه انجام یا ترک عملی را از کودک، لازم می‌بینند باید خود را در مقام بنده او قرار دهند و آن چنان که عبدی از مولای خود تقاضا و خواهش می‌کند با زبان ملایم و از موضع پایین در مقابلش به تمنا نشینند، و او را به انجام خواسته خود راضی نمایند. سیادت کودک که در این روایت شریف مذکور است با روحیه اطاعت و حرف‌شنوی سازگار نیست، کمال کودک در آن است که تحت اطاعت دیگران قرار نگیرد و امر و نهی دیگران را تحمل نکند. به همین نحو، چنانچه اولیا به قصد آزمایش یا آموزش از کودک سؤالی می‌پرسند و یا او را در معرض مشاوره قرار می‌دهند باید لحن بیان سؤال را به گونه سؤال عبد از مولی، تنظیم نمایند تا کودک، متوجه مقصود اصلی او نباشد و همیشه احساس شخصیت و بزرگ‌منشی کرده، و دیگران را به خود محتاج بیند. بنابراین رویه اصلی و سیره غالب اطرافیان کودک نسبت به او باید بر مبنای سیادت و امارت^۲ او تنظیم گردد و خلاف این اصل جز در موارد استثنایی و نادر، آن هم بنابر مصالح راجح، جاری نگردد.

۱،۲. همین کودک بر اثر تحول روحی که در دوران انتقال از کودکی در وجودش رخ می‌دهد، در هفت سال دوم

^۲ در روایات متعددی که در کتب معتبر حدیث نقل شده است، دوران ابتدایی حیات کودک به دوران «سیادت» تعبیر شده و عنوان «امیر» برای کودک هر چند بسیار مشهور گشته اما مستندی ندارد. شاید از این رو که امیر در تصمیمات خود، حداقل با وزرای خویش، مشورت می‌نماید اما کودک به سان مولی، بندگان خویش را لایق نظرخواهی و استشاره نمی‌داند و احکام خود را بدون جلب نظر آنها صادر می‌کند.

زندگی، خود را بنده و زیر دست دیگران و در مقام اطاعت و فرمان برداری احساس می کند. نو نهال ۷ تا ۱۴ ساله، پذیرای هر گونه امر و نهی و فرمان و حکمی از ناحیه بزرگترها می باشد و کمال او در اطاعت و فرمان برداری و اجرای بی چون و چرای اوامر آنها است. این شرایط روحی جدید، زمینه را برای تربیت مستقیم و صریح او آماده نموده و نظارت مربیان را در تعلیم و تأدیب مستقیم او می طلبد. لذا بر اولیا لازم است چنانچه مطلب مهم و سرنوشت سازی را برای فرزند خود تدارک دیده و قصد درخواست از او را دارند، مقدمات عقلی و توجیه منطقی آن را در اختیار او قرار ندهند و رأی خویش را در معرض مشاوره، چون و چرا و نقد او نگذارند و صریح و قاطع امر خود را صادر نمایند. زیرا کودک در چنین شرایطی قابلیت فهم کامل استدلال را نداشته و با مناقشات سطحی زمینه را برای فرار از انقیاد و اطاعت فراهم می آورد. با این توضیح، رویه اصلی و روش غالب کودک در برخورد با بزرگترها در دوران عبودیت، باید بر مبنای احترام و اطاعت و انقیاد کامل و اجرای بی قید و بند فرامین باشد و خلاف این اصل جز در موارد استثنایی پذیرفته نیست.

۱،۳. پس از انتقال از این مرحله به دوران نوجوانی، نو نهال عبد به رتبه وزارت منصوب می گردد. «وزیر» تابع و مطیع بی چون و چرای اوامر حاکم نیست. حاکمان آن گونه که از رعیت انتظار اطاعت و فرمان برداری دارند، هیچگاه از وزیران و مشاوران توقع نمی برند. وزیر اگر در مقابل نظر امیر، از خود هیچ رأی و نظری نداشته باشد و همیشه در پیشگاه او «بله قربان گو و مؤید» باشد، همان بهتر که رعیت باقی بماند و مقام خویش را به دیگران واگذار نماید. کمال وزیر در آن است که نظرات و آرای حاکم را زیر و زبر کند، مبانی آنرا به نقد کشد، توالی فاسد آن را روشن نماید، ملازمات و مقارنات آنرا خوب نشان دهد و قضاوت خویش را گوشزد نماید. حاکم نیز نسبت به وزیر وظیفه دارد تقاضای خود را از ابتدا مستدل و مبرهن بیان کند و سخن او را به خوبی استماع نموده و به رأی و عقیده او احترام گذارد و با او به بحث و گفتگو نشیند، نتیجه این بحث و گفتگوی متقابل، زیر بنای تصمیم عملی حاکم است که باید منصفانه و در مسیر حق باشد.

اما مهم آن است که وزیر پس از این بحث و گفتگو، نهایتاً در مقابل تصمیم و حکم حاکم، مطیع و فرمان بردار است، هر چند در مناظره تسلیم نظر حاکم نشده و نسبت به ادله او همچنان مردد یا مخالف باشد. باری، چون و چرا کردن در مسائل، مقتضای سنین وزارت نوجوان است، و نه تنها بی احترامی و جسارت محسوب نمی شود، که کمال او در آن است. نوجوان در چنین شرایطی خود را مستحق احترام و نظر خواهی و شایسته اظهار رأی می بیند و فطرتاً انتظار ندارد که از او اطاعت بی قید و بند اوامر طلب شود و به انتقادات او توجهی نگردد. لذا درخواست اولیا از ابتدا باید مستدل و همراه با توجیه عقلانی و اعطای بینش همراه باشد و هیچگاه به نحو تحکم و اعمال قدرت بیان نگردد. از این رو، رویه غالب و برنامه اصلی نوجوان در سنین بین ۱۴ تا ۲۱، اظهار نظر و چون و چرا در اوامر دیگران است. به دیگر بیان توقع تبعیت و اطاعت عملی از نوجوان تنها پس از اظهار نظر علمی و گفتگوی متقابل بجا و مدوح است.

۲. پاسخ به درخواست فرزند

۲،۱. از آنچه در بند اول ذکر شد نحوه برخورد مربی در قبال درخواست های فرزند مشخص می گردد، کودکی که در دوران سیادت به سر می برد، خود را مستحق هر گونه درخواستی از دیگران می بیند، دیگران نیز موظفند طوق بندگی و اطاعت او را گردن نهند و آنچه او می طلبد، برآورده سازند و خود را در منزله عبد فرمان بردار او قرار

«سید» از زیر دست خود انتظار آن دارد که بی‌چون و چرا اوامرش را امتثال نماید و حق آن دارد که در مقابل نافرمانی بردگان، بر آشوب و سرسختی نماید. از این جهت تقاضاهای کودک، گرچه به واقع خیر و صلاح او در آن نباشد هیچگاه غیرمنطقی و نامقبول نخواهد بود، و اصرار او بر تأمین مراد خویش، مقتضای اعمال سیادت و بزرگی است.

در مواردی که در خواست‌های کودک از نظر ولی او قابل اجابت و منطقی نیست، اظهار مخالفت مستقیم و سرکوب صریح تمایلات کودک نه تنها راه خوبی برای تعدیل او نیست، که آثار منفی بی‌شماری در شاکله شخصیتی او بر جای می‌گذارد، کودکی که جایگاه خویش را در مقابل پدر و مادر و بزرگ‌ترها، جایگاه مولی نسبت به بنده می‌دیده، با نافرمانی بندگان مواجه می‌شود و چون قدرت اعمال اختیار و استیفای حقوق خویش را ندارد، احساس ناامنی و آشفتگی عاطفی می‌نماید و دچار تعارض می‌شود، از یک سو فطرتاً خود را صاحب اختیار و واجب‌الاطاعه می‌داند و از سوی دیگر با نافرمانی و عصیان اوامرش روبرو می‌گردد. لذا لازم است پدران و مادران از ابتدا، زمینه تقاضاهای نامطلوب را فراهم نکنند و مقتضای اینگونه در خواست‌ها را پیشاپیش از بین برند، نه آنکه پس از تقاضا، در مسیر خواسته او مانع قرار دهند. چنانچه کودک در شرایط خاصی، درخواست ناموجهی نمود، هیچگاه نباید با برخورد عتاب‌آلود و خشونت‌آمیز با او مواجه گردید، بلکه با توجه دادن او به سوی اشیاء دیگر او را نسبت به خواسته‌اش غافل نمود و صرف‌نظر داد. به عنوان مثال: اولیا باید از قرار دادن اشیای خطرناک یا حساس در اختیار کودکان از ابتدا جلوگیری کرده، محیط پرورش کودک را در حد امکان از این‌گونه اشیاء خالی نگه دارند تا کودک زمینه تقاضا و طلب آنها را نداشته باشد. ولی چنانچه غفلتاً این‌گونه اشیاء در دسترس او قرار گرفت با سرگرم ساختن وی به چیزهای جذاب‌تر، موجبات غفلت و بی‌توجهی او را نسبت به شیء مورد نظر تأمین نمایند. در هر حال برخورد خشونت‌آمیز و صریح جز آنکه سبب لج‌بازی و رویارویی مستقیم کودک شود، نتیجه دیگری ندارد. همچنین هرگاه کودک تقاضای انجام کاری را از اولیا داشته باشد و به هر دلیلی نتوان خواسته او را اجابت نمود، باید به گونه‌ای با کودک برخورد شود که به روح سیادت او لطمه‌ای وارد نیاید. مثلاً با اظهار عجز و ابراز ناتوانی از برآوردن حاجت او یا وانمود کردن به اینکه تکلیف او بر ما خارج از حیطه وسع ما و تکلیف به ما لایطاق است، می‌توان کودک را از خواسته‌اش منصرف ساخت، بدون آنکه با شرایط روحی او تعارضی داشته باشد.

۲,۲. با تغییرات روحی و روانی که پس از گذار از مرحله کودکی در وجود کودک پدید می‌آید، در مرحله دوم زندگی، نونهالان باید از در خواست صریح خواسته‌های خود دست کشند و نحوه مطالبه آنها از اولیایشان متناسب با شأن عبودیت آنها باشد. لذا گستاخی و جسارت و امر و نهی مستقیم فرزند به پدر و مادر در چنین ایامی به هیچ وجه، موجه نیست و چنانچه درخواست فرزند - هر چند به لحن مناسب ادا شود - در مسیر تربیت او و به صلاح او نباشد، لازم است صریح، مستقیم و بدون تعارف نفی شود. شخصیتی که خود را در رتبه‌ای نسبت به مولایش می‌یابد، یقیناً پذیرش مقابله صریح با درخواست‌هایش را دارد و همیشه مولای خود را صاحب اختیار و مدیر مبسوط‌الید امور خود می‌شمارد. لذا ضربه روحی قابل توجهی از این برخورد نمی‌بیند.

۲,۳. اما تقاضایی که نوجوان در مقام وزارت از ولی خود می‌نماید، هر چند از نظر مربی به صلاح او نباشد، نباید ابتداءً و

صریح نفی شود. نوجوان در این مرحله به بلوغ نظری رسیده و چون خود را در مقام وزارت و مستشاری می‌بیند باید او را با ادله و براهین عقلی، از تبعات و لوازم منفی خواسته‌اش به خوبی آگاه نمود و در ضمن باب مکالمه و گفتگو پیرامون آن موضوع را نیز گشود تا او نیز به بیان ادله خود پرداخته و به نقد و بررسی کلام مربی نشیند. اگر پس از این مناظره، نوجوان نسبت به آن ادله، قانع شد و از مطلوب خود چشم پوشید، مقصود مربی حاصل شده، اما اگر هم‌چنان بر تقاضای خود پافشاری کند و خود را بر حق ببیند و یا قدرت درک مقدمات عقلی استدلال ولی را نداشته باشد، دو شیوه برخورد فراروی ولی قرار دارد؛

اول آنکه پس از این تبادل نظر، مستقیماً درخواست او ردّ شود. در این صورت، نوجوان حق تخطی و تخلف از امر ولی را ندارد و گر چه از نظر عقلی هنوز قانع نشده و نسبت به ادله او قلباً مخالفت می‌ورزد، اما عملاً باید تبعیت و اطاعت او را گردن نهد. هم‌چنان که وزرای سلاطین، پس از اظهار نظر و بیان عقیده خود، نهایتاً تابع دستور حاکم و مطیع فرمان او هستند.

راه دوم ایجاد زمینه برای تجربه‌های محدود و کنترل شده است. بدین صورت که ولی، برخلاف میل باطنی خود، فرزند را در انجام خواسته‌اش آزاد گذاشته و یا حتی کمک نماید و تا مرحله‌ای که ضرر اندک قابل درکی برای او پدیدآید، او را همراهی کند. آنگاه با نشان دادن این ضرر، عواقب سوء آن عمل را به خوبی تفهیم نماید، شبیه آنکه مادرها با نزدیک کردن دست کودک به آتش و سوزاندن جزئی آن، مفهوم آتش و حرارت را به کودکان می‌آموزند. ن

۳. نظارت و کنترل فرزند

یکی از اموری که در باره تربیت کودک قابل توجه و حائز اهمیت است، نظارت والدین به کودک و کنترل اعمال و رفتار اوست، به یقین مربی باید از روحیات و اخلاق کودک آگاه بوده، اعمال و کردار او را زیر نظر داشته باشد، تا برخوردهای خود را متناسب با شرایط او تنظیم نماید. اصل داشتن نظارت، بدون شک برای تربیت لازم است، سخن در میزان و شیوه‌های آن است.

۳,۱. کودک در هفت سال اول زندگی، تاج سیادت به سر دارد. لذا دیگران در برخورد با وی باید خود را به صورت بنده فرمان‌بردار و تحت اختیار او تصور نمایند. کودکی که خود را نسبت به دیگران تام‌الاختیار و واجب‌الاطاعه می‌بیند، خود را در انجام هر عملی محق دانسته و دیگران را شایسته اظهار نظر و دخالت نمی‌پندارد و انتظار ندارد که در مقابل تک تک اعمال و رفتار خود، در مقابل دیگران بازخواست شده و پاسخ‌گو باشد. لذا برخوردهای دیگران باید چنان تنظیم شود که کودک، خود را کاملاً آزاد تصور نموده و قدرت برتری، ما فوق خود احساس نکند. نظارت اولیا به کودک در چنین شرایطی، باید به صورت نظارت عبد بر مولی طراحی شود، یعنی چنین وانمود شود که از دیدن اعمال و رفتار او اراده کارآموزی شده و یا قصد تحسین و تشویق داریم^۳. اگر کودک، خود اجازه نظارت به اولیا ندهد و یا از ورود آنها منع نماید، امر او مطاع و لازم الاجرا است و باید از شیوه‌های غیرمستقیم دیگر استفاده شود و به هر حال ملاک اصلی، در برخورد با کودک آن است که کودک خود را تحت

^۳ چنانچه عمل کودک شایسته تحسین باشد، تحسین والدین رغبت او را به عمل می‌افزاید. و چنانچه در خور تحسین نباشد سکوت و بی‌توجهی والدین کودک را نسبت به قبح آن آگاه نموده و موجب ترک آن عمل می‌گردد.

کنترل و زیر ذره بین احساس نکند و محدود نبیند.

۳,۲. پس از هفت سالگی، تحوّل درونی کودک او را به مقام عبودیت تنزل می‌دهد یعنی از این پس، او دیگران را نسبت به خود مولی، و سزاوار امر و نهی و نظارت می‌بیند. از این رو، برخوردهای اولیا نیز باید از مقام ولایت و به عنوان مولی طرّاحی شود. همان‌گونه که مولی حق کنترل رفتار عبد خود را دارد، اولیا نیز مستقیم و بدون هیچ دغدغه‌ای می‌توانند بر اعمال و رفتار نونهالان کنترل داشته و آنها را بازخواست نمایند. «عبد» قابلیت نظارت مستقیم را دارا است و خود را زیر دست اولیا تصور می‌کند، از اینکه متوجه شود مولای او برای سر در آوردن از کارهای او جستجو و تجسس می‌نماید و مراقب صحت اعمال و رفتار اوست گلاویه‌ای ندارد، بلکه خود را مستحق مراقبت و هدایت دانسته و تحمّل نظارت صریح را نیز دارد.

۳,۳. در مرحله سوّم زندگی و دوران وزارت، نوجوان خود را ثقه و مورد اعتماد دیگران تصور می‌نماید و فطرتاً انتظار دارد دیگران به او اطمینان نموده و کارهایی خطیر، به او واگذار نمایند؛ «وزیر» گر چه تحت ولایت حاکم، و تابع اوست اما مورد اعتماد و نماینده او محسوب می‌شود و دارای اختیارات زیادی است. «وزیر» هیچگاه کنترل بیش از اندازه و صریح را تحمل نمی‌کند و انتظار ندارد سلطان دائماً در جزئیات اعمال او دخالت و اظهار نظر نماید. او خود را در مقام و منزلت، تقریباً هم‌شأن و هم‌ردیف حاکم می‌بیند و از اینکه حاکم را ناظر و مراقب دائمی خود بیابد به ستوه می‌آید. نوجوان، نیز گر چه حقیقتاً محتاج نظارت اولیا و هدایت‌های آنان است اما چنانچه خود را تحت مراقبت و نظارت دائمی و در معرض بی‌اعتمادی اولیا احساس کند یا مرتّب نسبت به اشتباهاتش بازخواست شود، لطمات روحی غیر قابل جبرانی خواهد دید. به مقتضای لسان زیبای این روایت، پدران و مادران باید در نهایت ظرافت و کاملاً غیرمستقیم، بر حیات علمی نوجوان نظارت نموده و از تذکر صریح اشتباهات و پرخاش مستقیم نسبت به آنان در حد امکان پرهیز نمایند.

۴. آزادی و محدودیت

۴,۱. کودک در هفت سال ابتدای عمر خود نیازمند آزادی و اختیارات کامل است. برخورد اولیا با کودک باید به گونه‌ای باشد که کودک خود را در انجام هر عملی آزاد ببیند و احساس محدودیتی ننماید. کودک به مقتضای مقام سیادت و مهتری خود، زمینه‌ای وسیع می‌طلبد تا هرگونه که خود می‌خواهد در آن به جولان بپردازد و در آن هیچگونه مانع و مزاحمی نداشته باشد، پیدایش چنین زمینه‌ای حق کودک است، و کمال کودک در آن است که از ایجاد محدودیت توسط دیگران آشفته گردد و با داد و فریاد و تظلم، حق خود را بستاند و هیچگونه اعمال فشار و تقیدی را برنتابد.^۴

^۴ این حدیث شریف در مقام بیان قاعده اولیه و اصل کلی برخورد با کودک است. یعنی سیره ابتدایی و روش غالب والدین در مواجهه با کودک باید طوری تنظیم شود که، «سیادت»، «عبودیت» و «وزارت» او در مراحل مختلف زندگی محفوظ باشد و به تناسب آن با او رفتار شود. این اصل تنها در مواردی که مصلحت بالاتری مطلوب باشد نقص می‌گردد. اما به طور کلی موارد نقض این قاعده عام همیشه باید در حد استثنای باقی بماند. از جمله این موارد، جایی است که کودک با سوء استفاده از مقام سیادت خود قصد تجاوز به حریم دیگران را دارد. توضیح اینکه والدین و تمام کسانی که با کودک سر و کار دارند، باید مطیع و خدمت‌گزار کودک باشند و تقاضاهای او را به جان دل و با محبت تأمین کنند. اما چنانچه کودک دیگری نیز در محیط پرورش او، وجود داشته باشد، حوزه سیادت هر کدام محدود شده و مرز و حریم خاصی می‌یابد. به قول سعدی «ده درویش در گلیمی بخشیدند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند». لذا باید حریم و ثغور فرمانروایی کودک را به او گوشزد نمود و او را متوجه ساخت که اوامرش در خارج از حوزه عمل منطقی خود، مطاع نیست. از همین قبیل است مواردی که اجابت تقاضای کودک، سبب پیدایش عادات و ملکات ناپسندی در وجود او می‌شود؛ مثلاً اگر کودک چندین بار به صورت متوالی،

۴,۲. اما در هفت سال دوم حیات - که دوران تربیت مستقیم^۵ فرزند است - «نونهال» بر خلاف دوران ابتدای عمر خود که در تصمیم‌گیری برای انجام هر کاری آزاد و رها بود، پذیرای هر گونه محدودیت و تقید است و خود را مستحق این سلب اختیار می‌بیند. «عبد» - به دلیل عبودیتش - تحت اختیار مولی است و از اینکه اراده مطلق ندارد، آزوده خاطر نیست. فرزندان ما در این سنین فطرتاً عبودیت خویش را پذیرفته و به مولویت والدین خویش معترف‌اند. لذا سلب آزادی نونهال از ناحیه پدر و مادر، هر جا که در مسیر تربیت و به صلاح رشد و تعالی او باشد ضروری است و در این میان هیچ گونه مسامحه و تساهلی سزاوار نیست. و البته اینکه فرزندان در چنین شرایطی قابلیت و پذیرش اعمال محدودیت را دارند با دادن اختیارات خاصی در موارد لازم منافات ندارد. غرض از ذکر این مسئله، بیان این نکته بود که رویه اصلی و سیره عملی نونهال در دوران عبودیت باید بر مبنای کسب اجازه از ولی در امور باشد و هیچگاه از پیش خود و بدون جلب نظر ولی، تصمیم به اقدام به کاری نگیرد. اما چنانچه والدین، دادن اختیارات معینی را در حوزه مشخصی به صلاح او ببینند، در آن محدوده، فرزند به اذن والدین آزادی عمل دارد.

۴,۳. اما وضعیت روانی نوجوان در دوران وزارت؛ «وزیر» به سبب تصدی کرسی وزارت در مقامی قرار گرفته که علی‌رغم تعهدات عملی به تصمیمات متخذه از سوی حاکم، در نهایت آزادی نظری به سر می‌برد. «وزیر» باید

تقاضای خود را با نق زدن و بیهوده داد و فریاد کردن و سر و صدا به راه انداختن، برآورده سازد و سخن خود را به کرسی نشاند، به مرور عادت به نق زدن و تحمیل خواسته‌های خود از غیر مسیر معقول می‌نماید، پدر و مادر همان‌گونه که وظیفه دارند خواسته‌های کودک را برآورده سازند، وظیفه دارند که طریق درست درخواست را نیز به او بیاموزند و او را از عادات ناشایست باز دارند و در تراحم بین این دو وظیفه، وظیفه دوم اهمیت بیشتر و اولویت دارد. در چنین شرایطی، پاسخ ندادن به کودک او را متوجه می‌سازد که استفاده از چنین روشی نتیجه‌بخش نیست. او در این موقعیت ناخواسته اقدام به تغییر شیوه می‌نماید. البته راهنمایی به موقع والدین، کودک را در یافتن شیوه صحیح کمک می‌کند. روان‌شناسان رفتارگرا بر اساس آزمایش‌هایی که بر روی انسان و حیوان نموده‌اند معتقدند یادگیری با «تکرار محرک» ارتباط مستقیم دارد. اوّلین کسی که در این زمینه به آزمایش پرداخت «پاولف» دانشمند بنام روسی است. شیوه کار او در آزمایشی که بر روی سگ انجام داد، به این صورت بود که پیش از دادن غذا، صدای خاصی را به گوش او می‌رساند. پس از چند بار تکرار، حیوان بدون آنکه غذا دریافت کند، در مقابل صدا عکس‌العمل نشان داده و بزاقش مترشح می‌گردد و به اصطلاح «شرطی» می‌شد. شبیه همین آزمایش را بر روی جوجه مرغ خانگی در منزل نیز می‌توان انجام داد جوجه مرغ پس از شنیدن صدا، به قصد دریافت غذا، خود را به سرعت در محل حاضر می‌گرداند. بی‌اف اسکینر - استاد دانشگاه هاروارد آمریکا - آزمایش مشابهی را با کبوتر انجام داد. اسکینر کبوتر را درون جعبه‌ای که به یک دکمه و یک دستگاه توزیع کننده غذا مجهز بود می‌گذاشت. ارتباط دکمه با دستگاه توزیع کننده غذا طوری بود که هر وقت کبوتر به دکمه نوک می‌زد غذا خود به خود در اختیار او قرار می‌گرفت، حیوان در داخل جعبه به کنجکاو می‌پرداخت و برحسب تصادف به دکمه نوک می‌زد و بلافاصله غذا دریافت می‌کرد. این کار چند بار تکرار می‌شد. تا این که حیوان به خوبی یاد می‌گرفت که برای دست‌رسی به غذا باید به طور مرتب نوک بزند. حال کبوتر شرطی شده است. یعنی یاد که هر وقت در جعبه قرار بگیرد، به دکمه نوک بزند و به غذا دست‌رسی پیدا کند. می‌دانیم که بین محرک اصلی (دانه) و پاسخ اصلی (نوک زدن به دانه) یک ارتباط طبیعی وجود دارد و نشانه اکتسابی نبودن پاسخ است، اما وقتی بین محرک شرطی (دکمه) و پاسخ شرطی (نوک زدن به دکمه) ارتباط برقرار می‌شود، اکتسابی بودن پاسخ را نشان می‌دهد و بنابراین پاسخ آموخته شده است. روش بالا به اسکینر اجازه می‌داد تا رفتارهای زیادی را شرطی کند و حتی شکل‌های تازه‌ای به رفتار حیوان بدهد، مثلاً به حیوان یاد بدهد که یک دور از سمت راست به دور خود بچرخد و بعد به دکمه نوک بزند تا به غذا برسد - برای توضیح بیشتر به کتب روان‌شناسی مراجعه شود - این آزمایش‌ها نسبت به انسان نیز مشابه همین نتیجه را می‌دهد. کودک که چند بار به صورت متوالی خواسته خود را از روش خاصی به دست آورد، نسبت به آن روش ناخواسته اطمینان پیدا می‌کند و شرطی می‌شود. در مقابل اگر چند مرتبه متوالی روش خود را در تأمین تقاضایش موفق نبیند، به دنبال راه چاره مؤثرتری می‌گردد.

^۵ مراد از تربیت مستقیم آن است که کودک خود نیز احساس کند که تحت تربیت قرار دارد و صاحب اختیار کامل نیست، به این معنی تربیت کودک در دوران سیادت، عملاً و نظراً، غیر مستقیم و در دوران عبودیت، عملاً و نظراً، مستقیم و در دوران وزارت، عملاً مستقیم و نظراً غیر مستقیم است. توضیح بیشتر، در صفحات آینده خواهد آمد.

چونان خود را آزاد ببیند که در همه قوانین و مسائل جاری و تصمیمات آینده سلطان، جرأت اظهار نظر و دخالت داشته باشد و هیچ گونه تهدید و فشاری، او را از بیان عقیده و برداشت خود مانع نگردد. وزیر آنچه را به صلاح مملکت خویش نمی‌داند، بدون هیچ محدودیتی در میان می‌گذارد و در حمایت از رأی خویش ادله خود را با آزادی کامل عنوان می‌کند و ادله مخالف را بدون هیچ دغدغه‌ای محترمانه به بوته نقد می‌کشد و آنچه را به خیر و مصلحت امور می‌پندارد پیشنهاد می‌دهد و با بیان ادله و براهین، از آن قاطعانه دفاع می‌کند، گرچه به وضعیت فعلی و قوانین جاری مملکت خود التزام عملی دارد. نوجوان نیز در چنین شرایطی به سر می‌برد. هیچ مانعی نباید از اظهار نظر و دخالت او در امور مختلف جلوگیری کند. نوجوان باید عقیده و نظر خود را درباره مسائل گوناگونی که با آن در زندگی شخصی، خانوادگی و اجتماعی مواجه می‌شود آزادانه - ولی با رعایت جوانب اخلاقی - مطرح کند و برای دفاع از عقیده خود، استدلالاتی بیان نماید. اولیا نیز وظیفه دارند حتی اگر آرای نوجوان خویش را صد در صد باطل می‌شمارند، به کلام او با دقت گوش نموده و از او اقامه برهان طلب کنند و با او به بحث و مناظره نشینند و منصفانه ادله او را ابطال یا قبول نمایند و چنانچه برخی از مقدمات از دیده محدود او به دور مانده تذکر دهند و تصمیمات خود را بر اساس حقیقت استوار سازند. از همین جهت والدین، نباید از نوجوان انتظار داشته باشند که حرف بزرگتر خود را از ابتداء بپذیرد و بدان عمل کند. که نقد و بررسی مسائل و مناقشه در مقدمات استدلال، لازمه مقام وزارت نوجوان و نشان کمال او است.

همین نوجوان گرچه در میدان اظهار نظر و بیان رأی و عقیده خود صددرصد آزاد است اما در مقام عمل کاملاً ملتزم و متعهد به تصمیمات جاری والدین خود بوده و تا هنگامیکه با اذعان کامل آنان حکم و تصمیم آنها را تغییر نداده است از دستور آنان تخلف نمی‌نماید. چنین برخوردی با فرزند در دوران وزارت، به مرور، قوه تعقل و تحلیل او را قوت بخشیده و او را دارای ذهنی جوال، بحث و نقاد بار می‌آورد که در عرضه افکار و مکاتب مختلف از خود سخنی داشته باشد و جز به برهان عقلی صائب آرام نگیرد و تن در ندهد و در دام مغالطات رنگارنگ در نغلطد. از این جهت می‌توان این دوران را دوران تربیت نظری و تکامل عقلی فرزندان نام نهاد.

۵. تنبیه و تشویق

دقت و تأمل در سه مفهوم «سید»، «عبد» و «وزیر» حیطة و شیوة تنبیه و تشویق فرزند را نیز مشخص می‌گرداند. ۵،۱. کودک در دوران سیادت، خود را برتر و سید دیگران می‌پندارد و دیگران نیز وظیفه دارند که مقتضای سیادت را رعایت نموده و مطابق آن با کودک برخورد نمایند و خود را بنده مطیع او قلمداد کنند. ناگفته پیداست که تنبیه کودک در این دوران، جسارت به مقام سید و تخطی از وظایف بندگی است و تجربه ثابت نموده که نتیجه‌ای جز لجبازی و ایجاد عقده‌های روانی در کودک ندارد. اما تشویق کودک به خاطر اعمال شایسته‌ای که انجام می‌دهد با مقام سیادت او منافات ندارد و به گواهی تجربه، او را در انجام کارهای نیک و استمرار آن بر می‌انگیزاند.

۵،۲. اما در هفت سال دوم چون فرزند، خود را عبد و والدین خود را مولای خود می‌داند و باید عملاً و نظراً تابع و مطیع آنها باشد، چنانچه از وظایف خود تخلف نماید، مستحق تنبیه و کیفر است و تحمل برخورد قاطع و صریح را نیز دارد. چنانچه پیش از این نیز اشارت رفت، کمال نونهال در این سنین به اطاعت و حرف شنوی بی‌قید و بند اوست، بنابراین روحیه طغیان، نافرمانی و سرکشی او باید قاطعانه سرکوب گردد و اجازه تخطی از مسئولیت‌ها به او داده نشود.

در این سنین کودک باید آرام و سربزیر، حرف گوش کند و بدون نقد و اعتراض اطاعت نماید و چنانچه جز این باشد پذیرای تأدیبات و مؤاخذه و مجازات گردد. تشویق نونهال نیز در شرایطی مطلوب است که وظایف خود را به خوبی انجام دهد و بدون چون و چرا مسیر اطاعت و انقیاد را بپیماید.

۵،۳. پس از چندی که فرزند، مسئولیت وزارت را بر عهده گرفت، شیوه تنبیه و تشویق او متحول می‌گردد. نوجوان بر خلاف نونهال در چون و چرا کردن در اوامر و فرمان‌ها مختار است. بلکه این برخورد او ممدوح و شایسته تحسین و ترغیب است، لذا هیچگاه نباید او را به خاطر اینکه از آغاز، دستور ما را به کار نمی‌گیرد و حرف نمی‌شنود تنبیه نمود. نوجوان به تناسب فطرت خود تا مسئله‌ای را قبول نکند به آن اقدام نمی‌کند و برای آنکه آن را قبول کند نیازمند بحث و بررسی و شنیدن دلائل آن است. از این روی باید به جای توسل به پرخاش و خشونت به اقناع عقلی او و بیان دلائل و مستندات مطلوب خویش همت گماریم و عقل او را نسبت به حقانیت و مشروعیت مراد خود سیراب نماییم. از سوی دیگر نباید او را به جهت حرف شنوی و اطاعت بی چون و چرا، تشویق و ترغیب نماییم. زیرا کمال نوجوان در نقد و احتجاج و ریشه‌یابی مسائل است. تشویق بر اطاعت بی چون و چرا روحیه حقیقت‌طلبی و نیروی تعقل او را خاموش می‌گرداند و او را به سان بره بی‌اختیاری که قدرت تشخیص نیک و بد خویش را ندارد و با چوب چوپان به چپ و راست حرکت می‌کند، در می‌آورد.

تشویق نوجوان باید، بر خوش‌فکری و قدرت استدلال و دقت نظر او تعلق گیرد. نوجوانی که با دقت و موشکافی، مسائل را تحلیل می‌کند و به خوبی به سنجش و مقایسه می‌پردازد و تعقل و تدبیر و تشخیص خود را به کار گرفته و ورزیده می‌گرداند، لایق تحسین و درخور تشویق است. زیرا فضیلت نوجوان به همین امور است.

مؤاخذه و بازخواست او نیز تنها در صورتی رواست که عقل نوجوان نسبت به حقانیت و صحت درخواست والدین قانع شده و دلائل و ریشه‌های آن را به خوبی دریافته، ولی در عین حال در مقام عمل سرکشی یا کوتاهی نماید. این عدم التزام عملی - که با اعتراف عقلی به حقانیت، حجیت و مشروعیت آن دستور در تضاد است - موجب استحقاق مؤاخذه و کیفر او می‌گردد. البته پیدا است که تنبیه وزیر با تنبیه عبد متفاوت است. وزیر حتی اگر مستحق تنبیه باشد باید شأن وزارتش محفوظ بماند و آبرو و حرمتش را از کف ندهد. از این رو در حد امکان در خلوت و خفا نه در محضر جمع تنبیه می‌شود.

۶. تعلیم و آموزش

از جمله وظایفی که والدین نسبت به فرزند خود دارند، آموزش و تعلیم اوست. آن گونه که از این حدیث نورانی، استفاده می‌شود نحوه آموزش کودک در سنین مختلف، متفاوت است.

۶،۱. دوران سیادت کودک، همانگونه که دوران تربیت غیر مستقیم محسوب می‌شود دوران تعلیم غیر مستقیم نیز می‌باشد. تعلیم غیر مستقیم، شیوه‌ای است که در آن کودک به تعلم اجبار نمی‌شود و با علاقه و رغبت باطنی و به عنوان تفنّن و تنوع با مسائل گوناگون آشنا می‌گردد بدون آنکه خود متوجه شود که در حال آموزش و فراگیری است. والدین باید مهارت‌ها و علوم مختلف را در قالب بازی، شعر، داستان، تشویق و الگوسازی‌های غیر صریح به کودک انتقال دهند^۶ و در القاء مطالب و علوم، همیشه شوق و نشاط کودک را زنده نگه داشته و هیچگاه فراگیری

^۶ اشعار و داستان‌ها و وسیله‌های بسیار مناسبی برای انتقال مفاهیم اخلاقی و علمی به کودکان محسوب می‌شوند و باید در محتوای آنها نهایت دقت و باریک

مسئله‌ای را بر او تحمیل نمایند.

۶,۲. اما در دوران عبودیت، آمادگی روحی نونهال زمینه را برای فراگیری مستقیم علوم مختلف فراهم می‌سازد و مربیان وظیفه دارند فرزند را بر علم‌آموزی، مکلف نمایند و او را - هر چند خود طالب و شائق نباشد - به حضور در کلاس درس وادار کنند. جذابیت کلاس درس و ایجاد محیط آموزشی صمیمی و سرشار از محبت، گرچه امر تعلیم و تعلم را عمق و سهولت می‌بخشد و کمیت و کیفیت آنرا می‌افزاید اما در عین حال واداشتن نونهال به تحمل زحمات و مشق‌ات درس‌آموزی و کسب علم و فضیلت و جلوگیری از بازیگوشی و وقت‌گذرانی او در این موقعیت سنی بسیار ضروری و مکمل تلاشهای معلمان و آموزگاران است.

۶,۳. نوجوان پس از عبور از مرحله عبودیت و ورود در دایره وزارت برای حضور در کلاس درس و آموختن دانش‌های ضروری نیازمند توجیه عقلی کامل و استدلال متین منطقی است و تکلیف و تحمیل او به فراگیری دانش بدون بیان علل نیاز به آن علم، ضرورت فراگیری و کاربرد عملی آن و اقماع عقلانی او نسبت به لزوم اکتساب آن دانش خاص نتیجه مطلوبی نخواهد داشت.

شخصیتی که خود را وزیر و مشاور می‌بیند، در نقد و بررسی عقلی و ریشه‌یابی او امر حاکم و درک کامل فلسفه آن مجاز است. لذا چون و چرای نوجوان در به‌دست آوردن ضرورت یا فواید علوم، به معنای فرار از مسئولیت دانش‌جوئی و علم‌آموزی نیست. بلکه محصول طبیعی فطرت حقیقت‌جو و نقاد اوست که به امر تکوینی الهی خود را در اظهار نظر و ذکر عقاید و آرائش محق و مجاز می‌داند.

۷. دفع شبهات

چنانچه فرزند، در شرایط خاصی در معرض افکار متعارض و اقوال متضاد قرار گیرد و در مسئله‌ای از مسائل فکری یا اعتقادی در ورطه شک و حیرت افتد، مساعدت و همراهی والدین در رفع تردید و تحیر و راهنمایی او در مناقشات علمی، یقیناً در هدایت او به طریق صواب مفید و مؤثر خواهد بود.

۷,۱. کودک قبل از هفت سالگی، تحمل درک مسائل علمی عمیق را ندارد و انتظار ندارد پدر و مادر یا دیگران در درک مسئله‌ای یا حسن و قبح عملی اختلاف نظر داشته باشند. لذا لازم است در برخورد با کودک رویه واحدی

اندیشی مراعات شود. متأسفانه بسیاری از شعرهای کودکان که در گذشته به صورت وسیعی میان کودکان رواج داشت و شاید همه ما نیز در ایام خردی از آنها استفاده می‌کرده‌ایم، فاقد محتوا و بی‌معنا هستند و صدر و ذیل آنها هیچ ارتباطی ندارد. درد آورتر اینکه در آنها فقط به قافیه‌پردازی توجه شده و کلمات نامأنوس بدون معنی به کار رفته است. به عنوان نمونه برای نشان دادن عمق مسئله، اشعار زیر را که از شایع‌ترین اشعار کودکان است، با هم مرور نمایم؛ اتل مثل توتوله، گاو حسن چه جوره، ده، بیست، سه پانزده؛ هزار و شصت و شانزده،... عمو زنجیر باف، بله... دستمال من زیر درخت آلبالو گم شده... تب تب خمیر، کاسه و پنیر... پالام پولوم پی‌لیش... اجی مجی لا ترچی...

البته اخیراً کتاب‌ها، اشعار و داستان‌های پرمغز و جذابی برای کودکان تهیه شده که تا حدود زیادی کاستی گذشته را جبران کرده است. تلاش شایسته‌ای که «کارلو کولودی» در پردازش داستان «پینوکیو» نموده، بسیار قابل تحسین و درخور ستایش است. در این داستان: پینوکیو نماد موجود لابشرطی است که بر اثر متابعت از هوای نفس و شیطان و سوسه‌گر چنان پست و بی‌مقدار می‌شود که به شکل حیوان و در زمره چارپایان درمی‌آید و بر اثر تبعیت از قوای عقلی، قابلیت کمال واقعی و انسان شدن را می‌یابد. رویه مکار نماد شیطان و سوسه‌گر، فرشته مهربان نماد عقل یا پیامبران و هادیان و جوجه اردک یا جیرجیرک نماد نفس ملامتگر می‌باشد. کارلو کولودی از رهگذر این موجودات نمادین، عالی‌ترین مفاهیم اخلاقی و نیز ارزش‌های متعالی انسانی و ردائیل ضدارزش حیوانی را در قالب افسانه‌ای جذاب به کودکان منتقل می‌گرداند.

اعمال شود و پیش روی کودک از طرح مخالفت‌های نظری و بیان انتقاد نسبت به برخورد دیگران در حد امکان پرهیز شود و چنانچه در برخورد دیگران نسبت به کودک نقطه ضعف یا ایرادی مشاهده نمودیم، بدون آنکه در منظر او به جدال و مناقشه پردازیم، باید به روش خطابی یا شعری^۷ حالت عاطفی و روحی کودک را تعدیل نماییم و حقیقت را بر او منکشف سازیم، همچنین اگر کودک بر اثر معاشرت با ناهلان و ناصالحان، اعتقاد به عقیده نادرستی پیدا نمود، برای بازگشت او به مسیر حق، نمی‌توان از براهین و استدلال‌ات خشک عقلی بهره گرفت. بلکه باید با استفاده از تمثیل و تشبیه، قوای خیالی او را به کار گرفت و او را تحت تأثیر قرار داد.

۷,۲. در برخورد با نونهالان در سنین ۷ تا ۱۴ ابتدا باید افکار صحیح و عقاید سالم را در اختیار آنها قرار داد و از طرح اقوال مخالف و آرای نادرست در محضر آنها - حتی به قصد ابطال و رد کردن - اجتناب ورزید و ذهن آنها را درگیر شک و تردید و شبهه نمود. چنانچه فرزند در شرایط خاصی با چنین سؤالاتی مواجه شد و دچار حیرت و تردید گشت و یا اعتقاد فاسدی پیدا کرد لازم است با استفاده از شیوه‌های خطابی، جدلی یا شعری او را اقتناع یا اسکات نمود و در ضمن زمینه تشدید این سؤالات و شبهات را نیز از بین برد و او را از معاشرت با ناهلان و منحرفان، صریحاً منع نمود و چنین کتاب‌هایی را نیز از معرض استفاده او دور کرد. همچنین لازم نیست اجازه حضور او به همه مباحث داده شود. برخی از گفتگوها میان پدر و مادر حتماً باید از دید این کودکان دور باشد تا حرمت و سیادت پدر و مادر نزد او محفوظ باقی بماند.

۷,۳. در هفت سال سوم، نوجوان آرام آرام خود را آماده مباحث نظری محض نموده و ذهن خود را ورزیده می‌سازد. در چنین شرایطی که فرزندان پا به بلوغ و رشد فکری می‌گذرانند و قابلیت فهم براهین عقلی را به مرور پیدا می‌کنند، لازم است والدین و آموزگاران به تدریج افکار و عقاید مخالف را نیز در کنار عقاید سالم طرح کنند و ادله هر دو طرف را به نقد و بررسی گذارند و در این میان، ذهن نوجوان را نیز به کمک طلبند. البته هدایت غیر مستقیم نوجوان به مسیر حق، در رهایی او از چنگال مغالطات، بسیار ضروری است. ولی هیچگاه، نوجوان نباید با توجیحات غیر منصفانه، یا شیوه‌های خطابی و جدلی، احساس کند که قصد فریب یا اسکات او در میان است، بلکه همیشه در آغاز، استدلال برهانی مطلب ذکر گردد و سپس برای فهم بهتر از روش‌های خطابی، جدلی یا شعری نیز استفاده شود و در ضمن به نوجوان اجازه گفتگو و مناظره آزاد داده شود و از فکر او نیز در رهیافت به حقیقت استفاده گردد. در این سنین نباید از طرح گفتگو در نزد نوجوان طفره رفت یا پرهیز کرد، نوجوان باید آرام آرام به صحنه جدی گفتگوها وارد شود و قدرت تجزیه و تحلیل و بلوغ فکری خود را بنمایاند.

چنانچه در این سنین، نوجوان در دام شبهات فکری و عقیدتی دچار گشت و یا اعتقادی به مکاتب فکری منحرف پیدا نمود، هیچگاه نباید او را توبیخ و سرزنش نموده و یا بدون پرده و صریح از مواجهه با منابع این افکار منع

^۷ استدلال‌ات منطقی بر حسب مقدماتی که در آنها به کار می‌رود و نتایجی که می‌دهد به پنج قسم برهان، جدل، خطابه، شعر و مغالطه تقسیم می‌شوند؛ «شعر» استدلالی است که در آن تصدیق مخاطب، مطلوب نیست و تنها مهیج قوای خیالی می‌باشد و تأثیر روحی خاصی در برانگیختن عواطف مثل سرور و حزن و شجاعت و خشم و کینه و ترس و تحقیر و... به دنبال دارد. «خطابه» استدلالی است که موجب تصدیق غیر یقینی می‌شود، یعنی مستمع یقین به نتیجه پیدا نمی‌کند ولی به نتیجه آن قانع و راضی می‌شود. «جدل» استدلالی است که تصدیق قطعی یقینی به دنبال دارد ولی حق بودن در آن لحاظ نشده و غرض از آن صرفاً ساکت کردن، محکوم نمودن و تسلیم مخاطب است. «برهان» و «مغالطه» نیز هر دو تصدیق قطعی و جزمی ایجاد می‌نمایند. این تفاوت که مغالطه در واقع حق نیست ولی برهان در واقع حق است. برای توضیح بیشتر به کتب منطق مراجعه شود.

نماییم. بلکه به گونه‌ای که به شأن وزارت او لطمه‌ای وارد نیاید، بدون پرخاش و تندی، در گفتگوی صمیمانه و مناظره دوستانه و با استفاده از ادله متقن منطقی، او را به طریق صواب راهنمایی نماییم و در تمام مواردی که پاسخی برای سؤال او نداریم بی‌پیرایه و صریح، پاسخ او را به آینده موکول نماییم و یا او را به فرزانه‌ای حواله دهیم و از گفتن کلمه «نمی‌دانم» دریغ نورزیم. در هر حال وجود اعتماد متقابل و صداقت و صمیمیت کامل میان فرزند و والدین چنانچه مقتضای وزارت است، در تربیت نوجوان بسیار ضروری است. برخوردهای تند و خشونت‌آمیز و حمله‌های بی‌منطق به نوجوانان، در این سنین موجب سلب اعتماد و هدم بنیان صداقت و صمیمیت می‌شود و جز آنکه نوجوان را به مخفی‌کاری و بازگو نمودن مسائل حیات خود برای والدین وادار نماید ثمری ندارد. نوجوانی که در برخورد با والدین، پس از طرح مسائل روزمره خود، یکباره با هجوم و فریاد و مؤاخذه روبرو می‌شود، ترجیح می‌دهد که عقاید خویش و برنامه‌های زندگی‌اش را تا آنجا که میسر است از دیده آنان دور نگاه دارد و صراحت و صداقت خویش را در این میان می‌بازد.

نوجوانی که شأن وزارت خویش را مخدوش و مجروح می‌بیند بهتر می‌داند که از وزارت استعفا دهد... وزیری که از وزارت کناره گرفت، رعیت نمی‌شود و تحت ولایت باقی نمی‌ماند بلکه برای خود شأن مستقلی همچون حاکم قائل است. پدرها و مادرها تا رسیدن به سن ۲۱ سالگی، ولی فرزندان خویش هستند به شرط آنکه خود پاسدار این ولایت باشند و با رفتار خود، فرزند را به سرکشی و طغیان وادار ننمایند. فشار بیش از حد به نوجوان، تهدید و پرخاش، پرهیز از مشاوره، عدم اعتماد، امر و نهی مستقیم و هر آنچه با مقام وزارت او منافات دارد، قدمی است در مسیر اخراج او از دایره ولایت والدین. از این رو استفاده بیجا و بی‌مورد از ولایت، ولی را در نظر او کوچک و بی‌مقدار و ولایت او را لوٹ و کمرنگ می‌کند. همانگونه که پیش از این نیز اشاره شد اعمال ولایت برای نوجوان تنها و تنها پس از توجیه کامل عقلانی او به تکلیف و اجازه بحث و گفتگوی دوجانبه در محیطی صمیمی و شنیدن ادله و انتقادات او و قضاوت منصفانه و حق‌جویانه، اثربخش است و جز این طریق، منجر به صلاح و صواب نخواهد شد.

پس از ۲۱ سال

پس از پایان ۲۱ سالگی وظیفه مستقیم والدین نسبت به فرزندان به پایان می‌رسد. اینک این مسئولیت مستقیم تبدیل به مسئولیت عام شده است. مسئولیت عام، عبارت از وظیفه‌ای است که هر مسلمان نسبت به دیگری دارد، هر مسلمان در جامعه اسلامی مکلف است برادران دینی خود را به کارهای نیک وادار نماید و آنها را از ارتکاب اعمال زشت باز دارد. با توجه به ذیل این روایت (فَإِنْ رَضِيتَ خَلَاتِقَهُ وَإِلَّا فَقَدْ أَعْدَرْتَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى) تکلیف والدین در برخورد با فرزند، پس از ۲۱ سال تنها همان وظیفه عام امر به معروف و نهی از منکر است. تکلیفی که آحاد مؤمنین نسبت به او دارند و او نسبت به یکایک مؤمنین. این تعهد و احساس مسئولیت متقابل و نظارت عمومی، حتی اگر موجب تربیت افراد جامعه نشود سلامت اجتماع را ضمانت می‌نماید.

بنابر این پدران و مادرانی که به سرنوشت فرزند خویش اهمیت می‌دهند و علاقه‌منداند فرزندان‌شان به بهترین شیوه تربیت و رشد یابند، شأن سیادت، عبودیت و وزارت آنها را در همه رفتارهای فردی و اجتماعی آنها در نظر داشته و مطابق با آن برنامه‌ریزی و برخورد نمایند.

بسیاری از سؤالات و ابهاماتی که در موضوعات مختلف زندگی، مسیر برخورد اولیا و مربیان را تاریک می‌گرداند از فروغ اعجازآمیز این روایت شریف از میان می‌رود و به روشنی تبدیل می‌شود؛ شیوه برخورد با فرزندان کم‌همت یا تنبل، فرزندی که در انجام عبادات و تکالیف شرعی بی‌رغبت هستند یا آنها که دچار مشکلات اخلاقی هستند، میزان استقلال مالی و نحوه حسابرسی در اموال، چگونگی ابراز محبت، مشارکت سیاسی و اجتماعی، زمان ازدواج و... برخی از موضوعاتی هستند که به بیان معجزآسای این روایت پاسخ درخوری می‌یابند. بر ماست که با عرضه تصمیم عملی خویش بر این حدیث نورانی و سنجش مقام و منزلت فرزند در ادوار مختلف تکاملش، رفتارهای تربیتی خود را محک بزینم و فرزندان نمونه و شایسته‌ای به جامعه تحویل دهیم.

ان شاء الله